پیشخوان

پژوهشی در باب جایگاه و زیست زنان ایرانی در دوره قاجار

خوانشی نوین از «تاریخ خانم‌ها»

■ **محمدرضا کائینی**

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، حلقه‌ای دیگر از سلسله پژوهش‌هایی است که در باب جایگاه و سبک زیست زنان ایرانی در دوره سلطنت قاجار به نگارش درآمده است. خوشبختانه در این فقره، اسناد و مدارک، به وفور وجود دارد و مجال تحقیق در باب آن گسترده است. علاوه بر این به دلیل سرایت دیدگاه‌های تجددمآبانه و نیز مناظر منتقدان آن به این عرصه، این موضوع آوردگاه دگراندیشی و گفت‌وگو نیز هست و علائم آن، در بسیاری از این دست آثار، از جمله اثر معرفی شده، وجود دارد.

«تاریخ خانم‌ها» توسط بنفشه حجازی به نگارش درآمده و انتشارات قصیده‌سرا نیز آن را منتشر ساخته است. مؤلف در بخشی از دیباچه خویش بر این اثر، در باب محورهای مورد بحث در آن، چنین آورده است:

«عصر قاجار، دوره مهمی در تاریخ ایران است. دوره‌ای که پس از عصر صفوی، مجدداً یک حکومت مرکزی پایدار بنیان نهاده شد و سر سلسله قاجارها، ایران را -که پس از سقوط صفویه، دچار مصایب افشاریه و جانشینان کریم‌خان زند شده بود- دوباره یکپارچه کرد و با ایجاد مرزهای ثابت، به ایرانیان احساس وحدت سیاسی و سرزمینی بخشید، احساسی که به تدریج با دست‌اندازی قدرت‌های خارجی و سوءسیاست جانشینان آقامحمدخان و از دست رفتن بخش‌هایی از ایران، از آن کاسته شد. این دوره، دوره گسترش مناسبات سیاسی-اقتصادی و فکری با غرب بود، گسترشی یکسویه که منجر به تحمل خواست و اراده غربیان بر ایرانیان شد و اگر چه تغییرات اجتماعی- اقتصادی‌ای به واسطه رابطه با غرب پدید آمد، اما ساختارهای جامعه عصر قاجار نسبتاً پایدار ماند. تأسفبارتر از

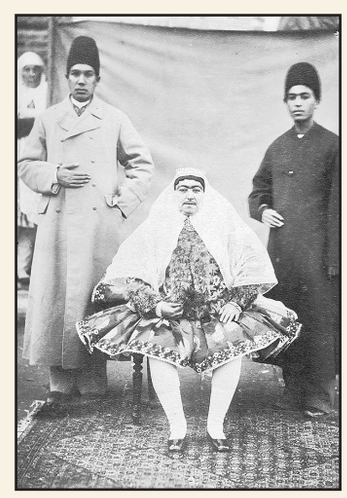

تصویری از شکوه‌السلطنه، مادر مظفرالدین‌شاه قاجار

همه اینکه عده‌ای از جهانگردان و مستشرقین، فساد قدرت حاکم بر ایران را به پای مردم ایران گذاشتند. شاهان قاجار که در داخل مالک جان و مال و حیثیت مردم بودند، در برابر این دو قدرت، تا به حد شگفتی‌آوری از خود زبونی و ناتوانی نشان می‌دادند.

در این میان، وضعیت زنان چه به عنوان بخشی از خاندان سلطنتی، خاندان‌های قدرتمند غیرایلاتی، ایلاتی، بازاریان و دهقانان با مختصر تفاوتی میان زنان شهری و ایلی، درباری و عوام، همچنان تحت اقتدار و اختیار خانواده بود، بدون تأثیر بر جهان بیرون از خانه و حرمسرا. انبوه مدارک و اسناد متناقض، پنهان‌کننده و مخدوش‌گر حقایق تاریخی این دوره هستند، اما آنچه قابل توجه است، این است که هر شاه و امیر و حاکمی، طرفداران خود را داشته که اعمال او را از زاویه روزنامه‌های خود، درج و تفسیر کرده‌اند. تفاوت اندیشه و مرام آنان، باعث شده که مصایب همه مورد اشاره واقع شود، مگر مصیبت زنان!

در اثر حاضر، بررسی وضعیت زنان در این دوره، با تأمل بسیار صورت گرفته، چراکه درباره این دوره، کتاب‌های متعددی به وسیله محققان ایرانی و غیرایرانی نوشته شده است، اما نگارنده برای یکدست بودن کل تحقیق، به روش قدیم خود پایبند است و آیینه اسناد را با کمترین اعمال نظر یا شرح و بسط، در مقابل خوانندگان قرار می‌دهد و چنان که روش همیشگی اوست، تصویری تا حدامکان واقعی از زنان و وضعیت آنان در دوره مورد بررسی ارائه می‌کند و از نشان دادن قساوت قلب برخی از زنان و اعمال ناشایست آنان نیز ابایی نداشته و کتمانی نمی‌کند، چه اینکه نتیجه‌گیری‌های او، برخاسته از مدارک است.»

امیر عباس هویدا در سفر به بحرین و دیدار با امیر کشور و ایرانیان مقیم این منطقه

گذری بر توجیهات و تناقضات پهلوی دوم در واگذاری بحرین

این جزیره، دختر ما بود که شوهرش دادیم و الان باردار است!

■ **احمدرضا صدری**

۵۱ سال پیش در چنین روزهایی با یک قیام و قعود نمایندگان به اصطلاح مجلس شورای ملی، قرن‌ها ادعای ایران مبنی بر حاکمیت امیرنشین بحرین، منتفی گشت و حاکمان وقت کشورمان رسماً پذیرفتند که از آن پس، نسبت به آن کشور ادعایی نداشته باشند! با این همه، همچنان جای این پرسش باقیست که پهلوی دوم و حکومتش، چه اجباری در اتخاذ این تصمیم داشتند؟ و آیا آنچه رخ داد، منطقی و مبتنی بر حقایق و ضرورت‌های تاریخی بود؟ مقال پیش روی می‌کوشد تا با استناد به پاره‌ای اطلاعات و ارزیابی‌ها، به این پرسش مهم پاسخ گوید. مستندات آنچه در پی می‌آید، در تارنمای مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ذکر شده است. امید آنکه پژوهشگران این حوزه و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

«در جلسه (۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹) مجلس شورای ملی، آقایان امیرعباس هویدا نخست‌وزیر و دکتر عباسعلی خلعتبری قائم‌مقام وزارت امور خارجه، گزارشی از جریان اقدامات نمایندگان سازمان ملل در بحرین و مراجعه به آرای عمومی آن کشور مبنی بر استقلال به بحرین، تقدیم مجلس شورای ملی نمودند و تقاضای تصویب آن را کردند و در نتیجه از ۱۹۱ نفر حاضر در جلسه، ۱۸۷ رأی موافق و چهار رأی مخالف داده شد!» انتشار این خبر کوتاه در رسانه‌های وابسته به دربار، نشان داد که واپسین گام‌های انتزاع بحرین از ایران نیز برداشته شده و این شیخ‌نشین، رسماً به جدایی از ایران و خودمختاری دست یافته است! اما دامنه چالش و اعتراض در این باب، نه تنها خاتمه نیافت که تا هم اینک که ۵۱ سال از آن تاریخ می‌گذرد، همچنان ادامه دارد! این نوشتار نیز می‌تواند جزئی از همین طیف چالش‌ها قلمداد شود.

■ رضاخان و پیشنهاد استقلال بحرین، در قبال چندین شناور دریایی!

پیش از پرداختن به ماجرای واگذاری بحرین توسط پهلوی دوم، خوانش پیشینه ماجرا در دوره پهلوی اول، بهنگام به نظر می‌رسد. طبعاً رضاخان به دلیل ماهیت انگلیسی خویش، یارای مواجهه با این امپراطوری -که چتر تمامیت‌خواهی خویش بر بحرین گسترده بود- را نداشت. لذا درصدد برآمد که با طرحی انفعالی، این منازعه را فیصله بخشد. با این همه طرف مقابل، نه تنها از دادن حداقلی‌ترین امتیازات به ایران امتناع ورزید، بلکه با عدم تحمل وجود یک کنسول ایرانی در بحرین، قزاق را تحقیر نیز کرد! وحید بهرامی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، ماجرا را اینگونه روایت کرده است:

«از سال‌های آغازین قرن نوزدهم میلادی، با حضور بلامنازع دولت سلطه‌گر انگلستان در منطقه خلیج فارس، بحرین از ضمائم ایران، از طریق رژیم‌های حقوقی امپریالیستی، به تحت‌الحمایگی انگلستان درآمد. از آن به بعد این موضوع، همواره مورد مناقشه ایران و انگلستان بود. در زمان حکومت قاجاریه که دولت مرکزی ایران ضعیف و شکننده بود، انگلیسی‌ها از فرصت سوءاستفاده کردند و با ذکر دلایلی همچون دور بودن بحرین از ایران، همچنین استعمال زبان عربی در آن منطقه و...، به‌تدریج بحرین را یک منطقه غیرایرانی قلمداد کردند و گرچه در ابتدا به طور تلویحی ولی بعداً به‌طور علنی، تمام امور و مناسبات سیاسی، اقتصادی و نظامی آن را به دست گرفتند! پس از آن انگلیسی‌ها بر نفوذ خود در منطقه و به‌ویژه بحرین افزودند و به اعتراض‌های ایران وقعی ننهادند. سپس در پیمان دیگری به سال ۱۸۸۰م، شیخ بحرین که دست‌نشانده انگلیس بود، تعهد نمود در هیچ نوع پیمان یا قراردادی با سایر دول شرکت نکند و عملاً به عنوان یک دولت دست‌نشانده، خواسته‌ها و منافع کشور بریتانیا را در منطقه تأمین کند. در سال‌های بعد نیز حضور فعال انگلستان در ایران و مشکلات داخلی ناشی از بی‌سامانی سیاسی، مانع از دفاع دولت مرکزی ایران از حقوق حقه خود بود. یک دولت سلطه‌گر می‌کوشد ثبات سیاسی در کشور سلطه‌پذیر را از راه به‌کارگیری سلطه‌گری مانند: کمک اقتصادی، امنیتی و نظامی تأمین کند. در دوران پهلوی اول، برای تأمین منافع بریتانیا در بحرین، دولت وقت ایران پیشنهاد کرد دولت‌های ایران و انگلستان، هر دو استقلال بحرین و حق حاکمیت شیخ حاکم را به رسمیت بشناسند و در عوض انگلستان، چندین واحد شناور دریایی از قبیل: شش فروند ناوچه توپدار ۲۰۰ تنی و چهار فروند ناوچه توپدار ۱۰۰ تنی برای جلوگیری از قاچاق کالا از بحرین به ایران هدیه دهد. انگلیسی‌ها مغرور و گستاخ از عقب‌نشینی‌های دولتمردان ایران، حتی با حداقل خواسته حکومت ایران، یعنی انتصاب یک کنسول ایرانی در بحرین نیز مخالفت کردند! هرچند این اقدام ایران، به گونه‌ای شناسایی استقلال شیخ بحرین تلقی می‌گردید، مأموران انگلیسی که از مدت‌ها پیش اقدامات ویژه‌ای با هدف تضعیف موقعیت و کاهش شمار ایرانیان مقیم بحرین تدارک دیده بودند، حضور یک دیپلمات ایرانی در آن جزیره را مغایر با سیاست پیش‌گفته تلقی کردند و آن را دستاویزی برای تقویت جایگاه ایرانیان آن سرزمین تصور نمودند و ازهمین‌رو، تقاضای ناچیز حاکمان ایران را هم نپذیرفتند! سیاست‌ورزان حیله‌گر انگلیسی به انگیزه مرعوب و منفعل ساختن دولتمردان ایرانی، وانمود می‌کردند که حکومت ایران با رهاسازی ادعاهای بی‌اساس و بی‌ارزش خود که مانع از برقراری روابط دوستانه و رضایت‌بخش با همسایگان خود و دولت انگلستان می‌شود، در مسیر کامیابی قرار می‌گیرد. پس از آن حکومت ایران جز اعتراض‌های سست- که هیچ‌گاه از مرحله حرف فراتر نرفت- اقدام دیگری برای اعاده حاکمیت خویش بر بحرین انجام نداد!»

■ واگذاری بخشی از ایران در ازای دریافت بخشی دیگر!

اکنون پس از سپری شدن نیم قرن از انتزاع بحرین از ایران و با مطالعه تصور حاکمان وقت ایران از این ماجرا، درمی‌یابیم که کُل پازل، جز برای فریب شاه و هیئت حاکمه ایران چیده نشده بود! شاه بحرین را در ازای جزایر سه‌گانه واگذار کرد، در حالی که هرگز مالکیت ایران بر این مناطق را نیز قانوناً احراز و تثبیت نکرد! چالشی که همچنان ایران را درگیر خویش دارد. محمدرضا چیت‌سازیان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در باب ابعاد این فریب بزرگ، چنین آورده است:

«در سال ۱۳۵۰، یعنی هفت سال پیش از انقلاب اسلامی، دولت بریتانیا قصد خود به خروج از خلیج فارس را عملی نمود. بر این اساس، محمدرضا پهلوی تلاش کرد تا خلأ قدرتی را که ناشی از خروج بریتانیا بود، پر کند. در همین حال، شیخ‌نشین‌های ساحل خلیج فارس طبق معاهدات قرن نوزدهم، تحت‌الحمایه انگلستان بودند و ایران نیز بر سر حاکمیت بحرین، با انگلستان دچار اختلاف شده بود. به همین دلیل بود که شاه به زعم خود، دست به معامله‌ای بزرگ با انگلیسی‌ها زد و در ازای به رسمیت شناختن استقلال بحرین، ادعای حاکمیت بر جزایر سه‌گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را مطرح کرد. این در حالی بود که بر اساس اسناد تاریخی، هم بحرین جزو قلمرو ایران محسوب می‌شد و هم جزایر سه‌گانه. با این اساس، طی شبه رفراندومی که برگزار شد شاه استقلال بحرین را به رسمیت شناخت و در عوض، به تملیک جزایر سه‌گانه مبادرت ورزید. یکی از راه‌هایی که محمدرضا برای توجیه این اشتباه محاسباتی خود انجام داد، تبلیغ این مسئله بود که بحرین هیچ ارزش راهبردی و درازمدتی برای ایران ندارد! بر اساس این سیاست، مدام گفته می‌شد که نگهداری بحرین هزینه‌های زیادی خواهد داشت و در عین حال این جزیره کوچک، هیچ کمکی نمی‌تواند به کشور نماید. برای نمونه عباس مسعودی، سناتور شاهنشاهی و گرداننده روزنامه اطلاعات می‌گوید: «بحرین از نظر منابع طبیعی، وضعیت چشمگیری ندارد. در این سرزمین، مثل دیگر شیخ‌نشین‌ها، کشاورزی وجود خارجی ندارد. از سیر تا پیاز و به قول معروف از سفیدی گچ تا سیاهی زغال خود را از خارج وارد می‌کنند.» شاه هم گفته بود: «اکثریت ساکنان آن جزیره، عرب هستند و به زبان عربی سخن می‌گویند. به لحاظ اقتصادی مجمع‌الجزایر بحرین دیگر اهمیت ندارند، زیرا نفت آنجا تمام شده و صید مروارید نیز صرفه اقتصادی ندارد. از نظر اهمیت استراتژیکی و سوق‌الجیشی با وجود تسلط ایران بر تنگه هرمز آن جزایر ارزشی ندارند.» گذشته از آنکه با این به اصطلاح استدلال‌ها، نمی‌توان از تمامیت ارضی کشور و مرزهای سرزمینی ایران صرف‌نظر کرد، این پرسش مطرح شد: آیا واقعاً بحرین، برای ایران مزیت و منافع اقتصادی به همراه نداشت؟ در پاسخ به این پرسش باید بگوییم: اگر حتی از مزیت‌های امروزی بحرین چشم بپوشیم، در زمان مورد بحث یعنی سال ۱۳۴۷، میزان بهره‌برداری از چاه‌های نفتی این کشور، بالغ بر ۳میلیون و ۸۰۰هزار تن بود! مضاف بر این در بحرین به‌جز منابع نفت، منابع دیگری مانند آلومینیوم نیز وجود داشت که با استخراج آن و احداث کارخانه آلومینیوم‌سازی، سود بسیاری به دست می‌آمد. علاوه بر این، صنعت صید ماهی آن کشور نیز وضعیت خوبی داشت. شاید تنها دستاورد جدایی بحرین، پس گرفتن جزایر سه‌گانه بود. اما همین دستاورد را هم باید به دیده شک نگریست! اینکه چگونه لندن توانست از طریق پیوند دادن این دو مسئله به یکدیگر شاه را فریب دهد، جالب است. انگلیسی‌ها پیش از حل و فصل مسئله بحرین، این موضوع را به مسئله جزایر سه‌گانه گره زدند! آنها معتقد بودند که اگر شاه با استقلال بحرین موافقت کند، در عوض از حمایت انگلیس برای نگهداری جزایر سه‌گانه برخوردار خواهد بود. اما همین انگلیسی‌ها، پس از حتمی شدن استقلال بحرین، درباره حل وفصل مسئله جزایر سه‌گانه، سیاست «تعلل و تأنی» را آغاز کردند! بر این اساس و به گواه تاریخ، انگلستان پس از شناسایی استقلال بحرین توسط ایران، علاقه زیادی به حل مسئله جزایر سه‌گانه نداشت و از سیاست چانه‌زنی و ابن‌الوقتی پیروی می‌کرد! انگلستان بلافاصله پس از استقلال بحرین، پایگاه نظامی‌اش را در این جزیره افتتاح کرد. شاهد دیگری که استقلال بحرین را عاملی برای افزایش نفوذ انگلستان در منطقه معرفی می‌کند، اعتراض‌های گسترده روس‌ها برای جلوگیری از وقوع این امر است. روس‌ها با علم به این موضوع بود که حتی بیشتر از شاه ایران، حرص بحرین را می‌خوردند! شاه، بحرین را از دست داد بدون اینکه موقعیت ایران را در مورد جزایر سه‌گانه تثبیت نماید و پس از کوشش‌های بسیار، در نهایت تنها موفق شد یک موافقتنامه از سران انگلیس و قبایل عربی بگیرد و آن را به عنوان سند احراز مالکیت ایران بر جزایر سه‌گانه تلقی نماید! غافل از اینکه نقشه انگلستان برای جدا کردن بخش‌هایی از خاک ایران، بسیار پیچیده‌تر بود. انگلیس ایران را تشویق کرد که به صورت مستقیم وارد عمل شده و بدون اینکه موافقتنامه حقوقی با اعراب امضا کند، به اشغال نظامی جزایر سه‌گانه دست بزند! در همین ارتباط اسدالله علم می‌گوید: سفیر انگلیس از من پرسید: به چه دلیل ما تا این حد در مورد حاکمیت قانونی بر این جزایر اصرار می‌ورزیم؟ چرا به سادگی آنها را اشغال نمی‌کنیم؟!»

■ یک جدایی با دستاوردی «تقریباً هیچ!»

آنچه در بخش پیشین بدان اشارت رفت، رؤیاهای شاه و حکومتش در ماجرای واگذاری بحرین بود. با این همه، مناسب است که به پیامدهای ماجرا در دوره پس از وقوع آن نیز بپردازیم. خسرو معتضد پژوهشگر تاریخ معاصر ایران بر این باور است که شاه برای ارضای بلندپروازی‌های خود در منطقه خلیج فارس و ایفای نقش ژاندارم این منطقه، به بخشش بحرین مبادرت کرد، در حالی که عملاً در این باره، چیزی نیز به دست نیاورد:

«انگلیسی‌ها در مقابل گذشتن ایران از حق مالکیت بحرین، به شاه وعده دادند که از سوی آنها، حافظ خلیج فارس شود! انگلیسی‌ها برای پذیرش این امر، شاه را خیلی تشویق کردند، لذا از همان سال است که مثلاً شاه، در مسائل عمان دخالت می‌کند! همچنین قرار شد که انگلیسی‌ها، مالکیت بر سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی را به ایران بدهند، درحالی که آن سه جزیره هم، مال ما بود و لطف خاصی نمی‌کردند! انگلیسی‌ها علاوه بر این، به شاه وعده دادند که به نیروی دریایی ایران کمک کنند و حتی ناو هادرکرافت (نوعی ناوآبی ـ خاکی) را به ما بفروشند، البته تعدادی ناو خوب هم به ایران فروختند. اغلب این ناوهای جنگی را هم فرح، اشرف و فاطمه پهلوی به آب انداختند. یکبار هم شعله شریف‌رازی ـ همسر دریادار رمزی عطایی - یکی از این ناوهای جنگی را به آب انداخت که موجب عصبانیت فرح شد و اعتراض کرد که این زن چه‌کاره است که به خودش اجازه چنین کاری را می‌دهد! انگلیسی‌ها تعدادی موشک‌انداز و تانک چیفتن هم به ایران دادند که البته این تانک‌ها کیفیت خوبی نداشت! حتی تعدادی از ژنرال‌های ارتش عراق در مصاحبه‌ای که با دانشگاه دفاع ملی امریکا داشتند، گفتند: این تانک‌ها به قدری کیفیت پایینی داشتند که وقتی ما آنها را مورد هدف قرار می‌دادیم، زره شاه سوراخ می‌شد! حتی سفیر وقت انگلیس آنتونی پارسونز در خاطراتش نوشته است: «من به دولت ایران گفتم با اینکه به نفع دولت ماست که به شما تانک بفروشیم، اما این تانک‌ها به درد ایران نمی‌خورد! چون ایران سرزمینی خشک است و کوهستانی، این تانک‌ها برای آب‌وهوای انگلستان است!» البته مستندی هم از این تانک تهیه شده که در آن گفته می‌شود: برخلاف ادعای شاه مبنی بر تحویل گرفتن ۲هزار عدد از این نوع تانک‌ها، ایران تنها ۱۷۸ عدد تانک تحویل گرفته است. ظاهراً قرار بوده انگلیسی‌ها باقی این تانک‌ها را بسازند، ولی وقتی رژیم پهلوی سقوط کرد، این قرارداد فسخ شد و پول ایران را هم پس ندادند! حالا دولت ایران پولی را که برای خرید این تانک‌ها پرداخت کرده است، از انگلستان طلب دارد. قرار بود انگلیس این مبلغ را با بهره‌اش به دولت ایران بازگرداند، ولی با شکل‌گیری تحریم‌ها، این مبلغ را باز نگرداندند و الان مبلغش سر به جهنم می‌زند! نهایتاً من معتقدم که شاه نباید از حق مالکیت بحرین می‌گذشت و آن را به انگلیسی‌ها می‌داد! ما در قضیه واگذاری بحرین، خیلی ضرر کردیم. شاه می‌توانست چانه بزند و برای تسلط بر بحرین، وقت بخرد و رفته رفته حاکمیت خود را بر آن تثبیت کند. شاه حداقل می‌بایست تصمیم‌گیری در مورد بحرین را به آینده موکول کند. به تجربه تاریخ، مشکلی که ویتنام شمالی با جنوبی داشت، به همین شکل حل شد. حزب پان‌ایرانیست -که ظاهراً یک حزب ملی‌گرا بود ـ تنها جریانی بود که در مجلس، به این واگذاری ایراد گرفت و دولت هویدا را استیضاح کرد، اما چون شاه می‌خواست این مسئله تمام شود، نهایتاً اقدام مثبتی در این‌باره انجام نشد. در گزارش‌های ساواک از حزب ایران نوین - که هویدا دبیرش بود - آمده است: یک نفر در حزب ایران نوین اعتراض کرده و از آقای هویدا پرسیده: چرا از حق مالکیت بحرین گذشتید؟ هویدا برای اینکه بگوید من بی‌طرف هستم و شاه این دستور را داده، در جواب آن فرد می‌گوید: «هر دختری به سن ازدواج می‌رسد. بحرین هم دختر ما بود که به سن ازدواج رسید و شوهرش دادیم، من شنیدم حامله هم شده!» اردشیر زاهدی هم که در آن دوران خود را موافق جدایی بحرین نشان می‌داد، اخیراً در مصاحبه‌ای گفته است: من این کار را کردم ولی پشیمانم! در نگاه طبیعی و عادی، پذیرش چنین چیزی برای هر ایرانی وطن‌پرست، دشوار به نظر می‌رسد.»

■ رادیو به گونه‌ای خبر را خواند که گویی هم‌اکنون بحرین را فتح کرده‌ایم!

روزنگاشت‌های امیر اسدالله علم در باب وقایعی که در دوران وزارت دربار وی رخ داد، از منابع شاخص در مطالعه اینگونه رویدادهاست. این یادداشت‌ها نشان می‌دهد که نویسنده و نیز خود پهلوی دوم نیز تصوری قطعی و جزمی در باب انتزاع بحرین از ایران نداشته‌اند و ذهن آنان، درگیر احتمالات گوناگون بوده است! به عنوان نمونه، علم در روز نگاشت یک‌شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۴۸ چنین می‌نویسد: «شاه سپس خیلی بی‌پرده پرسید: «بین خودمان باشد... به نظر تو در ادامه حل مسئله بحرین آیا ما به مملکتمان خیانت می‌کنیم یا آن‌طور که بسیار کسان در اقصی نقاط جهان گفته‌اند، در مرز به‌دست آوردن موفقیت بزرگی هستیم و منطقه را از درگیری‌های بیهوده و کمونیسم نجات می‌دهیم؟» عرض کردم: «این که بگوییم بحرین بنا بر حقوق قانونی از آن ماست، ما را به جایی نمی‌رساند. اگر آن را با زور بگیریم، همیشه باری بر دوشمان خواهد بود و موردی برای اختلاف دائمی با عرب‌ها می‌شود. از آن گذشته بسیار هم گران خواهد بود زیرا منابع نفتی بحرین در حال خشک شدن است...»

اسدالله علم در یادداشت دوشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۴۹ نیز واکنش روس‌ها به جدایی بحرین از ایران را -که طبعاً آن را یک پیروزی برای انگلستان می‌انگاشته‌اند- اینگونه روایت کرده است: «همان‌طور که پیش‌بینی می‌کردیم، روس‌ها نسبت به اقدام اوتانت در مورد بحرین اعتراض کرده و گفته‌اند که از حدود مسئولیتش فراتر رفته و قبلاً از شورای امنیت تأییدیه نگرفته است، به‌رغم اینکه پادگورنی در سفر اخیرش به تهران از این سیاست بسیار تعریف کرد و آن را مورد حمایت قرار داد. البته مسئله اصول مطرح است. شوروی‌ها خوش ندارند دبیر کل سازمان ملل بدون تأیید روس‌ها بر یک رأی‌گیری عمومی ریاست داشته باشد. طبیعی است که حساب کرده‌اند اگر در این مورد دبیر کل را تأیید بکنند، در آینده اگر بخواهد همین عمل را در مورد چکسلواکی بکند، تکلیف آنها چه می‌شود.»

علم در خاطره‌نگاری سه‌شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۹، رسماً رفتار رادیو تهران به هنگام اعلام خبر جدایی بحرین از ایران را به تمسخر گرفته است: «شورای امنیت سازمان ملل متحد درخواست اکثریت را مبنی بر استقلال کامل بحرین تصویب کرد. نماینده ما در سازمان ملل بلافاصله قول حمایت ایران را ارائه کرد. شنیدن خبر این قضیه از رادیو تهران بسیار جالب بود - گوینده خبر چنان با افتخار و غرور آن را خواند که گویی هم‌اکنون بحرین را فتح کرده‌ایم!»

> **اکنون با سپری شدن نیم‌قرن از انتزاع بحرین از ایران و با مطالعه تصور حاکمان وقت ایران از این ماجرا درمی‌یابیم که کُل پازل جز برای فریب شاه و هیئت حاکمه ایران چیده نشده بود! شاه، بحرین را در ازای جزایر سه‌گانه واگذار کرد، در حالی که هرگز مالکیت ایران بر این مناطق را نیز قانوناً احراز و تثبیت نکرد! چالشی که همچنان ایران درگیر آن است!**

> **علم در خاطره‌نگاری سه‌شنبه ۱۷اردیبهشت ۱۳۴۹، رسماً رفتار رادیو تهران را به هنگام اعلام خبر جدایی بحرین از ایران به تمسخر گرفته است: «اعلام خبر تصویب استقلال بحرین در سازمان ملل، از رادیو تهران، بسیار جالب بود! گوینده خبر چنان با افتخار و غرور آن را خواند که گویی هم‌اکنون بحرین را فتح کرده‌ایم!»**

هیئت حسن‌نیت ایران در سفر به بحرین، هنگام ملاقات با شیخ عیسی بن سلمان حاکم این کشور